

متن پرسش

حضور با سعادت استاد طاهرزاده: با سلام و تحیت، بنده در سایت لب میزان جزوه راز سقوط تمدن ها را نتوانستم پیدا کنم اگر امکان دارد در این خصوص ما را راهنمایی بفرمائید.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: جزوه‌ی مربوطه را در اختیار مسئول محترم سایت قرار دادیم تا در معرض دید کاربران قرار دهند. یک نسخه‌ی آن را خدمتتان ارسال می‌داریم. موفق باشید

سنت سقوط تمدنها از نظر قرآن در میزان

بسم الله الرحمن الرحيم

با آرزوی تعالی روح برای علامه طباطبائی(ره) که زمینه تفکر قرآنی را برای سالهای سال در آینده تاریخ برای ما فراهم آورد و با سلام خدمت همه عزیزان باید عرض کنم علت انتخاب چنین بحثی در این همایش این بود که فکر می‌کنم تمدن جدید در شرایط سقوط است و نه صعود لذا لازم است چشم این نسل به این موضوع باز شود تا هم بتواند این سقوط را تحلیل کند و هم به گونه ای زندگی کند که در کلافه پر بحران این تمدن در حال سقوط گرفتار نگردد.

سنت جاری در هستی یعنی يك قانون یا قوه ای فوق عالم ماده که همچون روحی در کالبد پدیده ها و حوادث جاری است و آن حوادث و پدیده ها را به هم ارتباط و در مجموع به آنها جهت می دهد. مانند حضور روح در جسم انسان و یا حضور قانون علیت در عالم. این سنتها مقابل حوادث نیست بلکه جهت دهنده حوادث است و حتی عامل حضور و ظهور حوادث است. و ما در این بحث سنت سقوط تمدنها را مورد بررسی قرار می دهیم تا حوادث را به کمک آن نیروی باطنی و آن شعور پنهانی خاصش ارزیابی کنیم. بعنوان مثال قرآن می فرماید: « وَ مَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ الْأَوْ أَهْلِهَا ظَالِمُونَ » (سورة قصص / آية ۶۰۹۶۰ ۴۹ ۵) یعنی سنت خدا در برخورد با ملت و تمدن ظالم برخورد هلاکت آمیزی است و لذا می فرماید: ما تمدنها را هلاک نکردیم مگر آنکه اهل آن ظالم بودند. یعنی هلاکت ملتها يك سنت است نه يك حادثه بریده و منقطع و اتفاقی که امکان هم داشت انجام نشود بلکه به حکم جریان يك قاعدة مدبرانه در عالم است. تفاوت تفکر دینی با غیر دینی دقیقاً همین جاست که تفکر دینی به رمز و رازی فوق حوادث این عالم اعتقاد دارد و تمام عالم را در قبضة خداوند و سنتهای او می داند و

جهتگیریها و گرایشها را اتفاقی نمی داند بر عکسِ تفکر مقابل دین که همه حوادث را گسیخته و منفرد و اتفاقی می شمارد.

هر جامعه ای يك حیات تکوینی و يك حیات تشریحی دارد. که حیات و مرگ تشریحی جامعه در رابطه با عدل و معنویت و یا ظلم و ماده پرستی است. ولی حیات تکوینی جامعه مربوط به اندازه ای است که خدا برای طول بقاء آن امت و آن تمدن تعیین کرده است مثل حیات و مرگ هر انسانی که يك اجل مسمی دارد که ریشه در تکوین دارد و قابل تغییر نیست و يك اجل مبهم دارد که در انتخابها و گرایشهای او ریشه دارد. در خصوص حیات و مرگ انسان و اجل مبهم و مسمی علامه طباطبائی در ذیل آیه «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ» (سورة انعام / آیه ۲) می فرماید: اجل را نکره آورد تا ابهام را برساند یعنی دلالت کند بر اینکه این اجل برای بشر مجهول است و بشر از راه معارف و علوم متداوله راهی به سوی تعیین آن ندارد. اجل دو جور است: یکی اجل مبهم و یکی اجل مسمی و اجل مسمی یعنی معین در نزد خدای تعالی و این همان اجل محتومی است که تغییر نمی پذیرد و به همین جهت آن را مقید کرده به «عنده»: «نزد خدا» و مسلم است چیزی که نزد خداست دستخوش تغییر نمی شود. («وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ») (و در ذیل آیه ۶۱ سورة نحل می فرماید: «اجل مسمی نسبت به فرد فرد انسان همان مرگ اوست و نسبت به امته انقراض ایشان و نسبت به عموم بشر همان نفخ صور و آمدن قیامت است.» و در ذیل آیه ۳ سورة احقاف می فرماید: «مراد از اجل مسمی نقطه انتهای هر چیز است.» پس هر ملتی وقتی به انتهای وجود خود رسید اجل آن فرا رسیده است. که البته در اینجا بحث از انتهای وجودی است نه انتهای زمانی هر چند پر شدن ظرف وجود و به انتها رسیدن آن در زمانی واقع شود یعنی باید وجوداً به انتها برسد نه زماناً.

برای شرح این موضوع ابتدا موقتی بودن کل حیات زمینی مطرح می شود و سپس آیاتی که دلالت بر حیات تکوینی و حیات تشریحی دارند جداگانه مورد بررسی قرار می گیرد. کل حیات زمینی موقت است. خداوند وقتی حضرت آدم (ع) را از بهشت بیرون کرد فرمود: «قُلْنَا أَهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ لَّكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ» (سورة بقره / آیه ۳۶) یعنی شما بر روی زمین بروید شما دیگر زمینی شدید و چون جنس زمین تنگ است و محدود پس حتماً تراحم و درگیری پیش می آید اما مدتی در این زمین مستقر هستید و اقامت ابدی بر روی زمین ندارید چرا که کل حیات زمینی بر اساس سنت الهی «الی حین» یعنی تا مدتی است. سنت موقتی بودن حیات زمینی انسان را متوجه می کند که هر کاری که انجام می دهد بالاخره حیات زمینی موقت است و بنا نیست حیات آدم روی زمین بی نهایت باشد.

این مربوط به کل حیات در روی زمین، از طرفی حیات تکوینی حیات مشخص شده هر امت و تمدنی است که از قبل تعیین شده و وقتی آن «سر آمد» واقع شد هیچ حادثه ای نمی تواند آن اجل و سرآمد را تغییر دهد. برای روشن شدن این موضوع به آیات ذیل دقت کنید که می فرماید: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ

فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ» (سورة اعراف / آية ۳۴) یعنی برای هر امتی اجلی است وقتی اجل آن رسید دیگر هیچ چیزی نمی تواند آن را تغییر دهد یعنی خوب بودن و بد بودن ملتها در سر آمد و به انتها رسیدن حیات آن ملت نقشی ندارد. و نیز به این آیه هم توجه کنید که می فرماید: «وَ مَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرِيهِ إِلَّا وَ لَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّهِ أَجْلَهَا وَ مَا يَسْتَأْخِرُونَ» (سورة حجر آية ۵) علامه طباطبائی می فرماید: «برای هر امتی کتابی نزد خداست که در آن اجلهایشان نوشته شده نه می توانند آن را حتی يك ساعت جلو بیندازند و نه عقب. این دو آیه دلالت دارند بر اینکه همانطور که فرد فرد بشر دارای کتابی و اجلی و سر نوشتی است امتهای مختلف بشری نیز دارای کتابی هستند.» یعنی هر ملتی کتابی و سرآمدی دارد که چون به سرآمدشان رسیدند هلاکشان کردیم یعنی صرف انتخاب مسیر هلاکت آور نابود کننده آنها نیست بلکه باید به انتهای درجه وجودی برسند تا اجلشان فرا رسد. و آیه دیگری می فرماید: «وَ لَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَ لَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ» (سورة نحل / آية ۶۱) یعنی اگر خدا مردم را به جهت ظلمشان می گرفت روی زمین هیچ جنبنده ای نمی ماند یعنی با توجه به اینکه ظالم هستند آنها را تا يك سرآمد تعیین شده می کشاند اما وقتی اجلشان رسید خواه ملت خوبی باشند خواه بد به هیچ وجه نمی توان از آن اجل جلوگیری کرد و يك لحظه هم مقدّم و مؤخّر نخواهد شد.

چرخش روزگار در دست کافر و مؤمن

در جای دیگری می فرماید: «إِن يَمَسُّكُمْ فَزْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَ تِلْكَ الْآيَاتُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ وَ لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكٰفِرِينَ» (سورة آل عمران / آية ۴۰ و ۱۴۱) این آیه بعد از شکست جنگ احد نازل شد و می فرماید اگر شما زخمی برداشتید آنها هم زخمی شدند و خداوند از طریق این حادثه کل حیات را برای ما تفسیر می کند و می فرماید ما این روزگار را بین مردم می چرخانیم یعنی بنا نیست که فقط مسلمانها پیروزی ظاهری بدست آورند يك روز روزگار و دوران دست شماسست - در جنگ بدر - يك روز هم دست مشرکین است - در جنگ احد - خوشیهای دنیائی هم این چنین است و این چرخش را در بین مؤمن و کافر انجام می دهیم.

«وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا» برای اینکه خداوند مؤمنین را بشناسد که اصطلاحاً این شناخت و علم را علم فعلی می گویند یعنی در فعل بشر علم خدا اثبات شود. برای خداوند معلوم است که هر کسی چه کاره است ولی هر کس در عمل باید خود را بنمایاند تا در قیامت به هنگام محاکمه بهانه ای نداشته باشد. «وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ» تا خودتان شاهد باشید. «وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ» یعنی خداوند در این نظام به ظالمین نظر ندارد هر چند ممکن است چرخش روزگار را موقتاً در دست آنها قرار دهد. پس نظر حق به مؤمن مساوی این نیست که در سختی ها نیفتد. «وَ لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكٰفِرِينَ» و

حق تعالی می خواهد با این چرخاندن روزگار مؤمنین را خالص و کافرین را محق و نابود نماید. یعنی این جنگ و جدال و این نظام و این حیات زمینی را برقرار کرده ایم تا مؤمن خالص شود و کافر نابود گردد و پوچی اش آشکار گردد.

از مجموع این آیات می توان نتیجه گرفت که نه نسبت به بقاء يك ملت و تمدن کم حوصله شویم و نه بقاء آنها را دلیل بر حقانیت آن بدانیم بلکه ادامه حیات آنها بنا به سنت خاصی است و ریشه در حیات تکوینی آن امت دارد که به سرآمد خاصی وصل است. چرا که خود آیه فرمود اگر آنها را به خاطر ظلمشان نمی گیریم بخاطر این است که هنوز اجلشان نرسیده است.

لذا می توان گفت: هر امتی «دوره» خودش را باید طی کند و در نتیجه در هر مرحله از مراحل این دوره شاخصه های خاصی دارد. مثل حوادثی که در جهان امروز می بینیم با سرعتی جریان دارد که در عصرهای گذشته چنین نبود و پیوسته در حال شتاب است و تا پایان دوره خود این شتاب گیری ادامه خواهد یافت. به عنوان مثال اگر به خصوصیات فکری انسان عجول و انسان حکیم دقت کنید می بینید فکر انسان عجول سطحی و سریع و بی محتوا و بی نتیجه است ولی انسان حکیم دارای فکری متین و عمیق و گسترده و مفید است. البته چنین امری تکوینی است یعنی آن شخص با انتخاب و اراده های خود کارهایی انجام داده و در يك شرایط خاص تکوینی قرار گرفته که عجول است و این شخص نیز با اراده های خود در شرایط خاص تکوینی قرار گرفته که حکیم است. یعنی همچنانکه انسان عجول و انسان حکیم سرعت فکرشان تفاوت دارد گویا ادوار تمدنهای نیز خصوصیات ثابت ندارند بلکه انقباض و انبساط در کار است و شاید بتوانیم به این نتیجه برسیم که عجول بودن و سرعت بیش از حد تمدن جدید آن را سطحی کرده است و همین امر نشانه سیر سقوطی و نزولی آن می باشد.

نظام ظهور و بطون

خداوند می فرماید: «إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً وَعَدَالَهُ حَقّاً إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ» (سوره یونس / آیه ۴) یعنی همه شما بسوی خدا بر می گردید یعنی همان نظام «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» است. یعنی نظام ظهور و نظام رجوع. و این رجوع يك وعده حق است و چون حق است خداوند انجام می دهد. چرا که برگشت ظاهر به باطن حق است و اگر فقط خلق و سیر نزولی بدون سیر صعودی متحقق شود این کار بطلان و لغو است پس باید سیر صعودی و برگشتی نیز متحقق شود. مثلاً شما حرفهای مرا در بیرون می شنوید «ظهور» و پس از آن در پیش خودتان بر می گردانید «بطون» یعنی يك سیستم بطون و ظهوری در کار است که حق است. حال اگر فقط صدای مرا می شنیدید ولی پیش خودتان بر نمی گردانید صرفاً يك امر لغوی انجام می شد که ارتعاش پرده های گوش شما بود و علم و معرفتی در کار نبود. می فرماید: «إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ» این آیه تاکید و تفصیل و شرح معنای مجمل آیه «إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ» است. یعنی او ایجاد می کند سپس

بر می گرداند تا مؤمنی که عمل صالح انجام داده است به جزای بالقسطش برسد. پس ما این نظام دوره ای «ظهور و رجوع» را برای اینکه حق است انجام می دهیم و اگر این نظام دوره ای نبود ظهور قسط در مقام انسان مؤمن تحقق پیدا نمی کرد. «لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ» تا اهل ایمان و عمل صالح به جوابی که مطابق قسط و عدل است جزا داده شوند.

عرفا نیز می گویند علاقة خدا به خلق و آفرینش ما بیش از علاقة خودمان است چون خداوند خودش را که خوبی مطلق است دوست دارد چرا که دوست داشتن خوبی مطلق خوب است و نه تنها خودش بلکه جلوه های خود یعنی مخلوقات خود را چون از شئونات خودش هستند دوست می دارد. پس آنها را خلق می کند. محی الدین بن عربی می گوید: «اسماء طالب ظهورند.» یعنی در واقع حرف او این است که این ظهور ظهور «لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ» است و لذا خلق صورت می گیرد تا جزای مطابق قسط تحقق یابد. از طرفی ظهور جزا خودش يك نوع برگشت را لازم دارد پس «ثُمَّ يُعِيدُهُ» سپس برگشتشان می دهیم تا آن سیر باطنی محقق شود و این کل فلسفه «إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ» است یعنی اساس فلسفه هر خلقتی يك ظهور و ایجاد و خلق است و يك برگشت و رجعت است تا در ازاء این خلقت و برگشت معنی جزا و پاداش افراد و امتها تحقق یابد.

علامه طباطبائی می فرماید: این آیه - یعنی آیه ۴ سورة یونس - يك نحوه ظهور و بسط و يك نحوه قبض و برگشت در کل نظام را برای ظهور عدالت الهی در مورد مخلوقات ترسیم می نماید. یعنی این آمدن و رفتن برای ظهور سنت خاصی است. و لذا چون عمر تمدن و ملتی سرآمد آن تمدن می میرد یعنی سنت ظهور قسط (نه قسط اجتماعی صرف) به معنای ظهور حق در موطن انسان و در موطن هستی وقتی به اتمام رسید دیگر حیات این ملت تمام است و لذا چون عمر تمدنی و ملتی سرآمد آن تمدن می میرد و این نوع مردن بدون تغییر و تبدیل بوده و هرگز قابل تغییر نیست یعنی «لَا يَسْتَفْهِمُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَأْخِرُونَ» کسی نمی تواند آن را عقب و جلو بیندازد. در این مرحله از عمر تمدن حرکتها سرعت خاص خود را دارند و همه مهلتها به انتها رسیده است.

آخر عمر تمدنها کثرت و صورت بر وحدت و کیفیت غلبه می کند و کمیت جای کیفیت می نشیند چرا که در آخرین مرحله نزول آن جامعه یا تمدن همه خصوصیات وحدت را از دست داده است نه کمالی در آنجا می توان یافت نه وحدتی. در فلسفه اسلامی استدلال می کنند که خدا عین وحدت و عین کمال است و عالم ماده عین کثرت و عین نقص است و از آن طرف خدا عین وحدت و عین وجود است و در مقابل عالم ماده عین کثرت و عین عدم است البته «عدم ما» است پس هر چه به ماده نزدیک شوی به عدم و کثرت نزدیک شده ای و هر چه به وجود و وحدت نزدیک شوی به معنا و بقاء نزدیک شده ای (که اصل این بحث را باید در برهان صدیقین دنبال کنید.) در قرآن نیز وقتی آخر عمر ملتها و اقوامی که روبروی انبیاء ایستاده اند را بیان می کند بخصوص در سورة هود می بینید که حرفشان جز دنیا و شهوت و حس چیز دیگری نیست. حرفهایشان شدیداً حسی و صوری و پر کثرت و

پر تنوع و منقطع از آسمان است در حالی که حرف پیامبران وحدت و عبودیت و بندگی است. تمدن امروز دنیا نیز با توجه به خصوصیات که دارد از جمله مصادیق همین تمدنهای به انتها رسیده است که بیشتر به کثرت و عالم پائین نظر دارد و از عالم وحدت و قدس روی خود را برگردانده. شما به عنوان مثال به تاریخ بنگرید ظهور سلمان که از شام به سوی مکه حرکت کرد تا پیامبر را بیابد و شاهزاده ونیزی که از ونیز راهی مکه شد چون علماء مسیحی به آنها گفته بودند زمان زمان ظهور پیامبر آخر الزمان است. وجود متونی که سلمان و شاهزاده ونیزی را راهنمایی کرده نشانه دوره ای بودن تاریخ است و نشانه آن است که دوره شروع و ظهور اسلام از قبل روشن بوده است. سلمان اول يك زردشتی بوده دل پاکی دارد می خواهد مسیحی شود به او اجازه نمی دهند چون قانون زردشت این بوده که اول باید زردشت را خوب بشناسی او نیز چنین می کند و وقتی از دین زردشت قانع نمی شود پس از مطالعه کامل آن دین اجازه می دهند که مسیحی شود. به شام یعنی سوریه فعلی محل تمدن مسیحیت می رود و درباره مسیحیت خوب تحقیق و تفکر می کند و قانع نمی شود. استاد مسیحی اش به او می گوید من برای تو دیگر حرفی ندارم به تعبیر ما تو حرفت بلندتر از تمدن ماست. و تو باید بدنال پیامبری بروی که لباسی از پشم شتر می پوشد و در فلان منطقه ظهور می کند و شواهد نشان می دهد که باید وقت ظهورش باشد. سلمان راه می افتد و بالاخره پس از طی مشکلاتی پیامبر (ص) را می یابد و ایمان می آورد. در اینجا از این مطلب می خواهم نتیجه بگیرم که انتهای دوره مسیحیت در متن خود مسیحیت و شروع دوره ظهور اسلام نیز در آن پیش بینی شده است. باز گفتگوی بین شاهزاده ونیزی را با آن کشیش در کتاب سیره پیامبر از دکتر طه حسین نگاه کنید. محاوره بین دو انسانی است که در غروب تمدن مسیحیت قرار گرفته اند که شك همه وجود مردم را فرا گرفته است این شاهزاده توسط آن کشیش هر دو بسوی عربستان می آیند و قبل از اینکه پیامبر (ص) را ملاقات کنند بدست طایفه لخمیان کشته می شوند بعد پیامبر (ص) بنا به روایات خبر می دهند که من اینها را در بهشت در لباس حریر دیدم. باز این مطلب اشاره ای است به دوری بودن يك تمدن.

حال به بررسی بعضی از آیاتی که درباره حیات تشریحی يك ملت در قرآن ذکر شده می پردازیم. حیات تشریحی یعنی حیاتی که در گرو اختیار انسان تنگی و وسعت می یابد بطوری که در رابطه با عدل و معنویت به وسعت و در رابطه با ظلم و ماده پرستی به تنگی می افتد. خوب دقت کنید در اینجا بحث ایجاد و نابودی حیات نیست بلکه بحث تنگی و وسعت حیات است. ولی منظور این نیست که اینها می توانند سیکل حیات تکوینی را تغییر دهند. (یعنی حیات تکوینی و اجل مسمای هر ملتی و تمدنی چه عادل و چه ظالم تغییر پذیر نیست هر گاه سرآمد آن رسید از صحنه بیرون می رود)

قرآن در سوره اعراف می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالصَّرَاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ (۹۴) ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّى عَفَوْا وَ قَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاؤُنَا الضَّرَّاءُ وَ السَّرَّاءُ فَآخَذْنَا

هُم بَعَثَهُ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۹۵) وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ تَقَوּا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَا هُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۹۶)»

می گوید: ما پیامبری نفرستادیم در قوم و قریه ای الا اینکه همراه با آن، آن قوم را به سختی انداختیم. چون به جهت نبودن پیامبر آن قوم حسّی مسلک شده و به سقوط نزدیک شده اند برای آنها پیامبر می فرستیم حال یا نجات پیدا می کنند یا نابود می شوند. و عموماً بجز قوم یونس همه امتها نابود شده اند. زیرا در رویارویی با مقام وحدتِ نبی (ص) نتوانسته اند از کثرت و اضمحلال خودشان دست بردارند. و بدین جهت به نحوی نابود شده اند. حالا یا با باد یا آب یا سنگ یا هر چیز دیگر. علامه طباطبائی (ره) علت همراه بودن سختی با ارسال رسل را تخریر شدن ملتها و اسیر دنیا شدن آنها می داند و لذا باید سختی بکشند تا از عادت تمدن قبلی خود رها شوند و با تمدن جدیدی که پیامبر آورده است خود را هماهنگ کنند و باید به درگاه خداوند بنالند چون اینها زمینی بودند حالا باید آسمانی شوند. ولی اکثراً نمی نالند به همین جهت فرمود: «لَعَلَّهُمْ يَضْرَعُونَ» یعنی شاید بنالند و شاید روح تضرع و توجه به عالم غیب در آنها احیاء شود. بعد می فرماید: «تُمْ بَدَلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ». یعنی بعد از آن سختی به آنها رفاه و آسایش دادیم «حَتَّى عَفَوْا» تا اینکه آن سختی را فراموش کردند. سپس به يك تحلیل غلطی افتادند و نفهمیدند این سنتی که جاری شد يك سنت غیبی برای بیدار شدن و جدا شدنشان از آن تمدن حسّی مادی بود. در نتیجه گفتند قرار دنیا چنین است که بعد از هر سختی يك آسانی بیاید و به پدران ما هم يك آسانی هایی رسید. خداوند می فرماید در نتیجه این بینش آنها را چنان گرفتیم که اصلاً نفهمیدند یعنی تحلیلی واقعی برای نابودیشان نشناختند و نتوانستند بحرانی که برایشان پیش آمده است را درست تحلیل و بررسی کنند. اما برعکس اگر آن قوم ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند ما برکات آسمان و زمین را بر آنها می ریختیم «لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ». یعنی اگر مؤمن می شدند حیاتشان برکت پیدا می کرد و لکن مقابل جناح حق و معنویت ایستادند و حسّی مسلک شدند ما هم به جهت اینکه سیرتشان بدی شده بود آنها را گرفتیم. علامه طباطبائی (ره) بارها تاکید می کنند و می گویند بر خورد نظام تکوین در ازاء بینش فکری انسانها متفاوت است حتی مثال باران را می زنند و می گویند این باران در رابطه با عقیده شما دو جور نازل می شود. يك وقت در فصل زمستان اول باران می بارد و قطرات آن در بین لایه درختان که شته ها جایگیر شده اند نفوذ می کند و بعد سرمای شدیدی می آید و آن قطرات یخ می زنند و شته ها می میرند و در بهار آن سال درختان پر میوه است و يك وقت عکس آن اتفاق می افتد یعنی اول سرمای شدید می آید بعد باران می بارد این باران در این حال قبل از نفوذ در لایه های زمین - برای پوک کردن آن - و قبل از نفوذ در لایه و پوسته درختان برای کشتن شته ها یخ می زند و عملاً فایده های جانبی نخواهد داشت.

ارتباط تکوین با تشریح

این آیات خبر می دهند که موضع گیری غلط ملتها در عمل و عقیده موجب مقابله نظام عالم با آنها گشته چرا که نظام انسانی و نظام جهان هستی به هیچ وجه از همدیگر جدا نیستند بلکه این دو بصورتی بهم پیوسته اند که هر يك از آنها بر روی دیگری دائماً اثر می کند و این تقابل و تاثیر متقابل در واقع مستمراً وجود دارد. اگر روحیه انسان در هر مرحله از حیات خود از روحانیت و معنویت بتدریج دور شود نسبت به مبدا اولیه که عین قیام و حیات و وحدت است سیر نزولی را طی می کند و این سیر نزولی نوعی مادی شدن روز افزون را سبب می شود و وقتی این مادی شدن به درجه معینی که نهایت آن است برسد در بشر آن عصر يك بینش مادی و يك گرایش صرف به ماده ظهور کامل می کند و این نقطه نابودی آن مرحله از زندگی آن چنان بشر است که ریشه در انتخاب و اختیار خود بشر دارد هر چند که در عین حال با نظام تکوین و سرآمدن عمر يك ملت بصورت تکوینی تطبیق کند. چرا که کثرت مساوی با عدم و غرق شدن در کثرت مساوی با اضمحلال است حال چه اضمحلال در شخصیت فردی که به کثرت گرائید و چه اضمحلال در سرنوشت ملتی که به کثرت گرائید. و این است معنی ارتباط هلاکت تکوینی با هلاکت تشریحی و ارتباط بین نظام هستی با انتخاب انسان یعنی آنجا که فرمود: «اجل ملتی را نمی توان تغییر داد به سنت تکوینی سرآمد يك تمدن نظر دارد و آنجا که می فرماید: «الَّا وَ أَهْلُهَا ظَالِمُونَ» نظر به جریان تشریحی هلاکت اقوام دارد.

يك جمع بندی مفید

از جمله نکاتی که باید توجه داشت این است که این حیات دنیائی برای پروریدن است و نه برای بودن و ماندن. و هر تمدنی که بخواهد حیات دنیا را برای بودن انتخاب کند ضد سنت جاری در هستی اراده کرده است. روی این مطلب بسیار فکر کنید. و دیگر این که این جهان برای امتحان است و امتحان به معنای رفاه و بقاء نیست. نکته دیگر اینکه ما باید تمدن جدید را درست تحلیل کنیم این تمدن بر اساس ملاکهای قرآنی در حال سقوط است و باید از آن فاصله گرفت و با تمدن اسلامی در مقابل چنین تمدنی بایستیم. این تمدن مصداق تمدنهائی است که به جهت ظلمشان هلاک شدند نه این که زودتر از سرآمدشان از بین رفتند بلکه هلاک شدند و نتیجه ای برای خودشان و بعد از خودشان باقی نگذارند مثل انسان مؤمن و انسان کافر هر دو در يك برهه از زمان بالاخره می میرند ولی يك نوع بودن است که مفید برای خود و بقیه است و يك نوع بودن نه. اگر روی این مباحث وقت بگذارید نوع بینش و نگرشتان تغییر مبنائی می کند یعنی از زاویه تکوین جهان را نگاه کنید و نه با چشم عقل مصلحت اندیش و در این صورت جای اعمال اختیاری خود را در نظام هستی خواهید یافت. ما برای روشن شدن موضوع دو مطلب به این مبحث اضافه می کنیم تا ان شاءالله موضوع تا حدی تبیین گردد هر چند از پیچیده بودن مطلب غافل نیستیم.

هلاکت یعنی بی ثمری زندگی به جهت ظلم

خداوند در سوره حجر آیات ۴ و ۵ می فرماید: «وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرِيْبِهِ إِلَّا وَ لَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ (۴) وَمَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّهٖ أَجَلَهَا وَ مَا يَسْتَأْخِرُونَ (۵) می فرماید: هلاك نکردیم قوم و گروهی را مگر اینکه برای آنها کتاب معلومی بود و چون وقتش رسید آنها را هلاك کردیم و اجل و سر آمد هر امتی نه به جلو می افتد و نه به تاخیر. از این آیه اگر التفات کنید نکات ذیل بدست می آید:

۱. هر امتی کتابی معلوم دارد چه خوب باشد و چه بد باشد و هلاکت آنها بر اساس آن کتاب معلوم خواهد بود.

۲. دین يك حقیقت پایدار است ولی تمدنها حقیقت پایدار نیستند یعنی دولتها تمام شدنی هستند چه مؤمن باشند و چه کافر. تمدنها تمام شدنی هستند و اجل مسمی دارند چه ظلم بکنند چه ظلم نکنند. مثلاً خدا بنا دارد این ملت صد سال بماند چه خوبی کند چه بدی. و «گناه» اولاً بد استفاده کردن از فرصت است ثانیاً به جهت گناه و دوری از شریعت حاصل این تمدن برای افراد این تمدن مفید نخواهد ماند یعنی انرژیهایش برای او ثمر ندارد نه اینکه اجلس جلو یا عقب بیفتد چرا که می فرماید «ما تَسْبِقُ مِنْ أُمَّهٖ أَجَلَهَا وَ مَا يَسْتَأْخِرُونَ» یعنی هلاکت آنها عقب و جلو نمی افتد. ظالم بودن هلاکت می آورد یعنی کار آنها بی ثمر می ماند نه یعنی اجلسان تغییر کرد. هم امام حسین (ص) طبق اجلسان شهید شدند هم عمر سعد طبق اجلس مرد ولی عمر سعد به جهت ظلمش هلاك شد یعنی رفتنی همراه با پوچی. هلاکت گاهی به معنای رسیدن اجل است و گاهی هلاکت به معنای ظلم کردن آنها و بی ثمر شدن فعالیت‌های آنهاست. می فرماید این هلاکتشان ریشه در تکوین دارد و از قبل مشخص بوده که این ملت چه موقعی نابود می شوند. دقت در این آیه امنیت عجیبی به ما می دهد و آن اینکه هر واقعه ای آن وقتی که باید واقع بشود واقع می شود و هر حرکتی به نقطه انتهائی که باید برسد می رسد شما در تغییر نقطه انتهایی هیچ نقشی ندارید اما در کیفیت دادن به کل مسیر و نقطه پایانی نقش دارید.

حرف این است که دین يك حقیقت پایدار است اسلام می ماند ولی قاجار و پهلوی و افشار ندارد اینها به عنوان حکومت رفتنی هستند جمهوری اسلامی يك وقت به معنای نفس اسلام است در این صورت ماندنی است ولی يك وقت به عنوان يك تمدن است که در این صورت رفتنی است. آرایشهای حکومتی معلوم نیست بماند ولی حقایق دینی می ماند. مثلاً حکومت قاجار می توانست دیندار بماند و می توانست دیندار نماند دین ماند و قاجار رفت اگر قاجار دیندار بود باز هم می رفت یعنی کیفیت بودنشان تغییر می کرد نه اجلسان. خیلی شبیه حیات خود انسانهاست که خوب بودن و بد بودنشان روی هم رفته در اجل مسمای آنها نقشی ندارد حتی اگر آن انسان پیامبر خدا صلوات الله علیه و آله باشد خوب بودن او موجب ماندن او بر زمین نمی شود.

۳. دینداران می روند ولی دین نمی رود و هر کس از طریق دین می تواند بودن خود را به کیفیت

مطلوب برساند و برود.

۴. فرصت امتحان محدود است ولی کیفیت امتحان دادن در این فرصت محدود نا محدود است. یعنی در فرصت عمرتان که محدود و ثابت و اجلی مسّی است می توانی به خودت تغییر کیفی بدهی تا به اولیاء الله برسی و می توانی از فرصت استفاده نکنی و در واقع هلاک شوی.

فلسفة مانندن ظلم

ممکن است سؤال شود که چرا خدا انسانهای بد را از صفحه زمین نمی زداید و چرا ظالمان تحرك و امکان فعالیت دارند؟ باید متوجه بود که قصة نابودی امتهای ظالم و تمدنهای فاسد در کتاب معلومی مشخص شده است که چه موقعی اوج بگیرند و چه موقعی افول کنند و مدت آن ثابت است و نه جلو می افتد و نه عقب می افتد. پس التفات دارید که همانطور که انسانها متولد می شوند و می میرند يك تمدن هم دور خاص و منحی خاصی دارد. «و ما أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَ لَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ» معنی کلمة قَرْيَةٍ با دقت در آیات قرآن به معنی تمدن است. هلاکت تمدنها در کتاب معلومی مشخص شده است و اجل آنها نه جلو می افتد و نه عقب. انسانها در فرصتی که در اختیارشان است امتحان می دهند. تمدنها غیر از دینهاست. اسلام تغییر نمی کند ولی این ملتها هستند که اسلام را می گیرند یا نمی گیرند. هر ملتی در هر فرصتی باید امتحان بدهد و هر ملتی يك منحی دارد. هلاکتها و از بین رفتن تمدنها حتمی است به همین جهت هم از صدر اسلام تا حال تمدنهای مختلفی داریم که همه به عنوان تمدن اسلام آمدند ولی چه حق بودند چه باطل رفتند چرا که قرآن می فرماید: «تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ» یعنی این روزگار را بین مردم می گردانیم حتی حکومت حضرت حجت صلواہ الله علیه مانندنی نیست ولی انسانها در فرصت مانندن يك تمدن اگر خوب امتحان بدهند حیاتشان ضایع نمی شود. آدم های خوب و بد هر دو می میرند تفاوتشان در استفاده خوب و بد از فرصت است. مرگ افراد است که عقب و جلو می افتد ولی امتهای و تمدنها کتاب معلومی دارند که جلو و عقب نمی افتد بین اجل هر فرد و اجل هر تمدنی تفاوتهایی وجود دارد. اگر شما حوصله داشته باشید هر تمدنی وقتی بناست نابود شود نابود می شود حالا یا گورباچف می آید از روش مارکسیسم لنینیسم اظهار پیشیمانی می کند یا نمی آید. اینکه سرنوشت حکومت سوسیالیستی مشخص است يك بحث است و اینکه در این سرنوشت چه کسی چگونه امتحان می دهد بحث دیگری است. آنچه مهم است این است که حوصله شما از مانندن تمدن ظالم سرنوشت هر تمدنی و ملتی اجلی دارد چه جنگ ستارگان راه بیندازد و چه اسلحه های لیزری بسازد اینها نابودیشان را نه جلو می اندازد نه عقب. اینها اگر به گناه آلوده شدند آن چیزی را که می خواهند نمی یابند و اگر به گناه آلوده نشدند آنچه را که می خواهند می یابند. البته گاهی هم ظرفیت زمان اقتضاء ظهور همة وعده ها را ندارد قرآن می فرماید: «ای پیامبر بعضی از آنچه به تو وعده دادیم در این دنیا نشانت می دهیم و بقیه بعد از حیات تو برای مردم واقع می شود» (۱) .

می خواهد ظهور کند ظهورش بر اساس شرایط است. دین ماندنی است ملتی که دین را گرفت ماندن موقتش ماندن صحیح می شود. امتهامثل انسانها مرگ دارند دین يك حقیقت برین است ظهور عالم غیب است سنت الهی است مثل مرگ است. ولی جلوه های بیرونی و ظاهری شامل مرور زمان می شود. تمدن جنس عالم ماده است مربوط به انسانهاست از آن جهت که انسان هستند بنابراین دین بقای شما را اگر هم تمدنتان اسلامی شد تضمین نمی کند. اگر تمدنتان اسلامی شد آنچه می خواهید بدست آورید بدست می آورید. زحماتتان ضایع نمی شود و نفعه نمی شوید. مثال یزید و امام حسین (ع) را دقت کنید همیشه سنت معصوم می ماند ولی خود معصوم به عنوان شخص نمی ماند. دین تضمین می کند که اگر تمدنتان دینی شد ضایع و بی نتیجه نمی شود. آیه در قسمت آخر به ما می فرماید: انتظار زود نابود شدن تمدنهای ظالم را نداشته باش هلاکتشان در کتاب مشخص شده است پس سعی کن در این فرصت آنچه بر کیفیت حیات تو می افزاید را بدست آوری و به آن عمل کنی نفس دینداری و مقابله با ظلم از طریق دین و در اردوگاه ظلم عضو نشدن حیات را کیفی و با ثمر می کند. پس «و ما أهلكنا من قريه إلا وألها كتاب معلومٌ و ما تسبق من أمه أجلها و ما يستأخرون»

ماندن يك تمدن دلیل بر صحیح بودن آن نیست

قرآن می گوید: «و لو يؤاخذ الله الناس بظلمهم ما ترك علیها من دابه و لكن يؤخرهم إلى أجل مسمى فإذا جاء أجلهم لا يستأخرون ساعة و لا يستقدمون» (سورة نحل آیه ۶۱) یعنی اگر خداوند مردم را به جهت ظلمشان می گرفت و هلاک می نمود هیچ جنبنده ای روی زمین نمی ماند و لکن گرفتن آنها را تا سرآمدی مشخص و اجلی مسمی به تاخیر می اندازد پس چون آن سرآمد به انتها رسید دیگر ساعتی نه عقب انداخته می شود و نه جلو. پس ظلم و ستم و کارهای زشت بی جواب گذاشته نمی شود این زشتی ها شما را تا حد نابودی تهدید می کند. ولی از اینکه می بینید هنوز زندگی اهل کفر به بحران و مشکلات نیفتاده است نتیجه نگیرید براینکه کارشان صحیح است و در بستر صحیح حرکت می کنند. متوجه باشید سنتی در عالم هست که به ظالمان مدتی مهلت می دهد. مهلت خدا را درست تحلیل کنید. این نگاه قرآن به عالم بصیرتهایی به ما می دهد یکی اینکه ظلم را هلاکت بار و بی نتیجه بدانید چون ظلم است نه چون هنوز نابود نشده است اشتباهاً تصور کنید که بی جواب می ماند و از گردونه هلاکت رها شده است. و دیگر اینکه متوجه سنت فرصت الهی برای رسیدن به نمود انتهایی ظلم و ظالم نیز باشید. گاهی تحلیل ستمکاران این است که چون هنوز چیزی نشده است و عذابی نیامده است پس کار ما درست است. و متوجه نیستند وقتی عذابی آمد دیگر هیچ کاری نمی شود کرد. این جاهلانه ترین بینش است عاقلان قبل از جاری و ظاهر شدن بحران تحلیل دارند.

عاقلان خود نوحه ها پیشین کنند جاهلان آخر به سر بر می زنند

ز ابتداء کار آخر را بین تا نباشی تو پشیمان روز دین

قرآن در آیه ۶۰ سوره نحل فرمود آنها که قیامت ندارند زشت روش و زشت منش اند «لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السُّوءِ» حالا در آیه ۶۱ می فرماید این بی خدایی و بی قیامتی کار را به نابودی می رساند. و اگر سؤال شود پس چرا همین حالا نابود نمی شوند؟ در واقع آیه جواب می دهد این يك قاعده است که عذاب آنها مدتی عقب می افتد تا به اجل مسماى خود برسند. یعنی ای كفار نگوئید چون هنوز به مشکل نیفتاده ایم پس روشمان درست است ملاکتان را قیامتی فکر کردن و عمل کردن براساس قیامت قرار دهید اگر دائم کارتان را منطبق با دین خدا انجام دهید و آن کار را با کار معصوم ارزیابی کنید و وسعت ارزیابی اعمالتان را تا قیامت گسترش دادید آن وقت می توانید بگوئید کارتان درست است و بصیرت درست فهمیدن کار را بدست می آورید. تحلیل غلطی که انسانها را بیچاره می کند این است که بقای فعلی را دلیل بر حقانیت کلی می گیرند و لذا به هلاکت می افتند. بقای امروز را دلیل برحق بودن خود نگیرید. مثلاً بعضیها تصور می کنند چون امریکا هنوز زنده است پس حق است و نتیجه می گیرند برای اینکه مشکل برای ما پیش نیاید به آمریکا وصل شویم. اینها اصلاً کور هستند و تحلیل همه جانبه را از دست داده اند. ولی بعضیها می فهمند نفس ظلم آمریکا یعنی نابودی آمریکا اینها فهم نبوی پیدا کرده اند و بعضیها همین حالا آمریکا را بی قدرت و افسرده می بینند اینها چشم نبوی پیدا کرده اند.

می فرماید: «وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ» اگر خدا می خواست مردم را به جهت ظلمشان بدون فرصت بگیرد هیچ جنبنده ای روی زمین نمی ماند ولی خدا به ظالمان فرصت می دهد یا بیدار می شوند و شامل لطف خدا می گردند که این فرصت فرصت خوبی است و یا ادامه ظلم می دهند و در ظهور ظلمشان به آنچه باید برسند می رسند و وقتی اجلشان آمد دیگر کارشان تمام است. آمریکا امروز در شرایط ظالمانه قرار دارد. همیشه شیطانی بوده و همیشه یارانی شیطانی داشته است شکل آن تفاوت می کند ولی به هر حال بودن ظالم و دادن فرصت به آن حسابهایی دارد. قرآن می فرماید: هر پیامبری بدون استثناء دشمنی داشته است «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحى بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا» (سوره انعام آیه ۱۱۲) یعنی همانطور که برای تو دشمنانی از شیطانهای انسی و جنی درست کردیم که پنهانی برای تو نقشه می کشند و با سخنانی فریبنده مردم را به اشتباه می اندازند برای تمام انبیاء گذشته چنین دشمنانی درست کردیم. خلاصه باید تحلیل ما در مورد بودن تمدنهای ظالم قرآنی شود وگرنه شیطانی می شویم و تحلیلهای مناسب طبع دشمن پیدا می کنیم. بنابراین بناست يك مظهر ظلمی باشد و ما در رابطه با این مظهر ظلم يك تحلیلی از خود صاحب هستی یعنی صاحب قرآن داشته باشیم چون این بساط را خود او راه انداخته است و خودش به ما می گوید چرا جهان را چنین کردم به قول مولوی:

گر نه گل از خار و خار از گل چرا هر دو اندر جنگ و اندر ماجرا

یا نه جنگ است این برای حکمت است همچو جنگ خر فروشان صنعت است

یا نه این است و نه آن حیرانی است گنج باید جست این ویرانی است

خدا به اعتباری ویرانکده ای درست کرده است تا ما گنج پیدا کنیم این رفت و آمد تمدنها برای به کیفیت رساندن زندگی زمینی است و حیات را به گنج معنا رساندن. اول باید صورتان را از دنیا تصحیح کنید دنیا يك لیوان شربت خالص یا يك لیوان سرکه خالص نیست بلکه سرکنگبین است. اینجور نیست که دنیا به کامتان بگردد و هیچ ویرانی و سقوط در آن نباشد و آن طور هم ویران نیست که امکان به تعالی رسیدن در آن نباشد قصه آن به تعبیر مولوی قصة يك سرکنگبین است که ترکیبی از سرکه و شکر است لذا می گوید:

قهر سرکه لطف هم از انگبین این دو باشد اصل هر سرکنگبین

یعنی ترشی سرکه و صفای شکر می شود سرکنگبین. حالا اگر سرکه دنیا زیاد شد خدا شکرش را زیادتیر می کند و اگر شکرش زیاد شد سرکه اش را زیاد می کند تا اصل سرکنگبین آن بماند. می گوید

چون که سرکه سرگی افزون کند پس شکر را واجب افزونی بود

حوادث را درست تحلیل کنید: یکی می گوید باید تسلیم آمریکا شد یکی می گوید دیگر هیچ مشکلی وجود ندارد هر دو تحلیل غلط است باید اولاً خودتان طعمه ظلم نشوید. ثانیاً از ظلم تحلیل صحیح داشته باشید و رمز بودنش را بشناسید تا در حیات خود مایوس و پوچ نمانید. ظلم در جهان همیشه هست شما برای اینکه ظلم را بشناسید باید ملاک دینی و قیامتی داشته باشید اگر کاری و تحرکی و تمدنی دینی و قیامتی نبود ظلم است نگو که رفاه و توسعه دارند تکنیک و نظم دارند آسایش و راحتی دارند قشنگ می خندند و برای ما رفاه و توسعه آوردند. اینها ملاک خوب بودن و کیفیت داربودن حیات نیست.

حالا آیا ظالم ماندنی است؟ خیر ولی مهلت داده می شود لازمه ظلم نابودی است علت ماندنش مهلتی است که خدا داده است باید مهلت داده شود تا پنهانهای اهل ظلم پیدا و آشکار شود. مثلاً فرهنگ گروه طالبان در افغانستان پنهان فرهنگ دور شده از اهل البیت بود باید مهلت داده شود تا این پنهان آشکار شود اسلام منهای اهل البیت به نهایت که برسد همین است که در طالبان می بینید. فرهنگ اروپای امروز پنهان فرهنگ یونانی - یعنی عقل بریده از دین - بود که حالا پیدا شد. پس ریشه ماندن ظلم را در این بدانید که خداوند يك حقی را - در این قضیه مهلت دادن - می خواهد روشن کند. و اساساً هر چیزی در دنیا هست به نحوی حقی را می خواهد روشن کند در (سورة روم آیه ۸) آمده است «مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَ إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ» یعنی خداوند خلق نکرد آسمانها و زمین و آنچه در بین آنهاست مگر بحق و برای فرصتی مشخص و اکثر مردم به لقاء پروردگار و به انتها رسیدن این فرصت کافرند و همین فرصت

موقت را مقصد می گیرند.

و آیه مورد بحث می فرماید «وَلَكِنْ يُؤْخَذُهم إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» روی اینکه ظالم تا مدتی می ماند تحلیل و توجه داشته باشید چرا گول می خورید؟ نگو حالا که آمریکا با تمام قدرتش مانده است برای اینکه ما نابود نشویم دست به دامن آمریکا بزنیم. این دیگر خیلی بدبختی است اولاً نابودی آمریکا را نمی بیند ثانیاً نمی فهمد ظلم نابودشدنی است و دارد چنگ به دامن نابود شده می زند. سنت «يُؤْخَذُهم إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» را نمی فهمد.

ای آدمها اگر همین حالا تکلیفتان را با باطل تعیین نکنید وقتی نابودی ستم آمد و بقای حق روشن شد دستتان به جایی بند نیست باید در فرصت اختلاط ظاهری حق و باطل که به ظاهر مرز حق و باطل و نتایج کار کاملاً روشن نیست موضعتان را خوب روشن کنید. نابودی که آمد سرنوشت را نابود می کند نه دست و پا را. لازمه نابودی يك جامعه مردن نیست بلکه بی ثمر شدن سرنوشت است. بصیران تاریخ کسانی هستند که برای ارزیابی حوادث در نهایت ملاك داشتند. هنر این است که در ابتدای حادثه انتهای آن را ببینید نه اینکه وقتی به انتها رسید تازه بیدار شوید که قضیه چه بود. تمرین کنید در ابتدای حادثه ها موضعی بگیرید که در انتها به هلاکت نرسید چرا که اسلام مظهر خدای حی است خدا «حَيٌّ لَا يَمُوت» است اسلام که مظهر اوست نابود شدنی نیست. ممکن است در روزنامه ها و در خبرها بگویند مثلاً ا